

The position of non-religious factors in victory of Arab Moslem in conquest of Iran

Zahra, Jahan  | Mohammadtaghi Imanpour  | Javad Abbasi  | Hossain Moftakhari 

١. Ph.D. Student, Department of History, Faculty of Literature, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran. E-mail: z.jahan2010@chail.com

٢. Corresponding Author, Professor, Department of History, Faculty of Literature, Ferdowsi University of Mashhad, Iran. E-mail: timanpour@ferdowsi.um.ac.ir

٣. Associate Professor, Department of History, Faculty of Literature, Ferdowsi University of Mashhad, Iran. E-mail: jabbasi@ferdowsi.um.ac.ir

٤. Professor, Department of History, Kharazmi University, Tehran, Iran. moftakhari@khu.ac.ir

Article Info

ABSTRACT

Article type:

Research Article

Article history:

Received: 4 April 2021

Received in revised

form: 15 Aug 2021

Accepted: 23 Aug 2021

Published online: 23 Oct 2021

Keywords:

Iran,
Islam,
Muslim Arabs,
Iranian aristocracy,
Sassanids.

One of the most significant events in Iranian history that led to widespread change in this land is the victory of the Muslim Arabs in invading Iran. Following this important event, the Sassanid dynasty collapsed and Zoroastrianism lost its place in Iranian society, and Islam largely replaced Zoroastrianism in Iran, and it came under domination of Muslim Arabs. Because of the tremendous impact that this event has had on the life of the inhabitants of this land, this question has long been raised in the minds of many Iranians, and historians of ancient history that, as why and how the invading Muslim Arabs could rapidly defeat the Persians army and to end Sassanid dynasty. In response to this question, much research has been done and many theories have been put forward, most notably it has been emphasized over the existence of religious faith and motivation among Muslim on the one hand, and the existence of class and oppressive system among Sasanian and Zoroastrian clergy on the other. To answer this question, however, the present article attempts to extract and deduce historical data from ancient sources using a critical approach and a descriptive-analytical approach and critique of prior theories to examine the role of Iranian ruling families in the victory of the Muslim Arabs and the defeat of the Sassanid dynasty.

Cite this article: Jahan , Zahra & | Mohammadtaghi Imanpour & Javad Abbasi & Hossain Moftakhari. (٢٠٢٢)..

The position of non-religious factors in victory of Arab Moslem in conquest of Iran

Journal of Historical Researches of Iran and Islam, vol 15 No 29, Pages 75-101. DOI: 10.22111/JHR.2021.37458.3075

© The Author(s). Jahan , Zahra & | Mohammadtaghi Imanpour & Javad Abbasi & Hossain Moftakhari.



DOI: 10.22111/JHR.2021.37458.3075

Publisher: University of Sistan and Baluchestan

جایگاه عوامل غیردینی در پیروزی عرب‌های مسلمان در فتح ایران

زهرا جهان^۱ | محمدتقی ایمان پور^۲ | جواد عباسی^۳ | حسین مفتخری^۴

۱. دانش‌آموخته دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام، دانشگاه فردوسی مشهد، ایران. رایانامه: z.jahan2010@chmail.ir

۲. استاد گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد، ایران. (نویسنده مسئول) رایانامه: ferdowsi.um.ac.ir@timanpour

۳. دانشیار بازنشسته گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد، ایران. رایانامه: jabbari@ferdowsi.um.ac.ir

۴. استاد گروه تاریخ دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران. رایانامه: moftakhari@khu.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی	یکی از رخدادهای سترگ و اثرگذار در تاریخ ایران که منجر به دگرگونی‌های گسترده در این سرزمین شد، پیروزی سپاه مسلمانان در فتح ایران است. چنانکه در پی این رویداد مهم، سلسله‌ی ساسانی فروپاشید؛ کشور ایران تحت سلطه عرب‌های مسلمان درآمد؛ دیانت زرتشتی جایگاه پیشین خود را در جامعه ایرانی از دست داد و دین اسلام با گرویدن تدریجی اکثریت ایرانیان زرتشتی تا حد زیادی جایگزین دین زرتشتی در ایران شد. لذا به دلیل تأثیرات شگرفی که این رویداد بر زندگی ساکنان این سرزمین داشت از دیرباز این پرسش مطرح گردید که علت پیروزی سپاه عرب‌های مسلمان بر سپاه ساسانی و فروپاشی این سلسله چه بوده است؟ هرچند در پاسخ به این پرسش، تاکنون پژوهش‌های بسیاری صورت گرفته است؛ اما در این آثار به‌طور عمده بر دو نکته؛ یعنی وجود ایمان و انگیزه‌ای دینی در میان تازه‌مسلمانان از یک‌طرف، وجود نظام طبقاتی و ظالمانه‌ی ساسانیان و روحانیون زرتشتی از سوی دیگر، تأکید شده است. بر همین اساس در مقاله‌ی حاضر، تلاش بر آن است تا با استخراج و استنباط داده‌های تاریخی از منابع کهن و با استفاده از رویکردی انتقادی و روش توصیفی-تحلیلی، ضمن اثبات نادرستی نظریه‌های مطرح‌شده پیشین به تبیین و تحلیل جایگاه عوامل غیردینی در پیروزی عرب‌ها در فتح ایران نیز پرداخته شود.
تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۱/۱۵	
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۰/۰۵/۲۴	
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۰۱	
تاریخ نشر آنلاین: ۱۴۰۰/۰۸/۰۱	
واژه‌های کلیدی: ایران، اسلام، عرب‌های مسلمان، اشراف ایرانی، ساسانیان.	

استناد: جهان، زهرا؛ محمدتقی ایمان پور، و عباسی، جواد؛ و مفتخری، حسین (۱۴۰۰). جایگاه عوامل غیردینی در پیروزی عرب‌های مسلمان در فتح ایران. پژوهش‌های

تاریخی ایران و اسلام، دوره ۱۵ شماره ۲۹، ص ۷۵-۱۰۱. DOI: 10.22111/JHR.2021.37458.3075



مقدمه

یورش برق‌آسای عرب‌های مسلمان به سرزمین ایران و پیروزی‌های پیوسته آنان بر سربازان ایرانی و فروپاشی سلسله ساسانی یکی از رویدادهای مهم تاریخ این سرزمین است که ذهن بسیاری از تاریخ‌پژوهان را از دیرباز به خود مشغول داشته است. باوجوداینکه در رابطه با علل این رویداد، دیدگاه‌های مختلفی مطرح شده است؛ اما به نظر می‌رسد این دوره از تاریخ ایران به‌ویژه تاریخ فتوح به دلیل ماهیت یک‌سویه و محدودیت منابع، یکی از ناشناخته‌ترین دوره‌های تاریخ ایران باشد که هنوز نیازمند پژوهش‌های موشکافانه علمی و به‌دوراز حب و بغض‌های قوم‌گرایانه و ایدئولوژیکی است. البته پژوهش‌های بسیاری در زمینه‌ی علل داخلی و خارجی فروپاشی ساسانی و فتح ایران توسط عرب‌ها صورت گرفته است. برای نمونه می‌توان از مقاله مهرداد قدرت‌دیزجی تحت عنوان «تأثیر جنگ‌های ایران و بیزانس در فروپاشی دولت ساسانی»، مقاله مشترک محمدتقی ایمان‌پور و طهمورت مهرابی تحت عنوان «نقش دیلمیان در فروپاشی دولت ساسانی»، یا دیگر مقاله مشترک ایمان‌پور با نجم‌الدین گیلانی تحت عنوان «نقش شورش بهرام چوبین در تضعیف و فروپاشی دولت ساسانی» یاد کرد که هر یک به جنبه‌های خاصی از علل فروپاشی فرمانروایی ساسانیان در ایران پرداخته‌اند. مزید بر آن‌ها، پروانه پورشریعتی در کتابی تحت عنوان «فول و سقوط شاهنشاهی ساسانی» به طور مفصل و مستند به نقش اختلافات خاندانی در سال‌های پایانی عصر ساسانی و همکاری نظامی برخی از خاندان‌های رقیب در همکاری با عرب‌ها در فتح ایران پرداخته است؛ اما با این وجود، پژوهشی که به طور مستقل و منسجم به عوامل مؤثر پیروزی عرب‌های مسلمان در فتح ایران پرداخته باشد، در دست نیست.

بر همین اساس در این پژوهش، تلاش بر آن است از طریق بازخوانی منابع موجود و ارائه‌ی استدلال‌هایی مستند نادرستی دیدگاه‌های آن دسته از تاریخ‌پژوهانی که تنها بر تأثیر ایمان و انگیزه‌های دینی در میان سپاهیان مسلمان و شکست نظامی سپاه ایرانی در مقابل آنان تأکید کرده‌اند، نشان داده شود. در ادامه با بررسی شرایط سیاسی و نظامی ایران در اواخر دوره ساسانی، کوشش گردیده است تا تصویری روشن از تأثیر عوامل سیاسی-نظامی و به تبع آن، عوامل

روحی-روانی در ناکامی سپاهیان ایرانی در رویارویی با سپاه عرب‌های مسلمان، پیش‌رو نهد. البته شایان ذکر است که مهم‌ترین مشکل فراروی چین واکاوی، فقر داده‌های تاریخی به دلیل کمبود نگارش تاریخ‌های مدون در حدود یک و نیم قرن اول هجری قمری است که جمع‌آوری آگاهی‌های لازم را دشوار نموده است. از سوی دیگر، جانب‌دارانه و یک‌سویه بودن منابع موجود، تحلیل این موضوع را از نظر روش مطالعه و تحقیق تاریخی دشوار کرده است. زیرا تقریباً تمامی منابع مرتبط با فتح سرزمین ایران از سوی مسلمان‌ها و فاتحان نگاشته شده است و منبعی از سوی مغلوبان برای هم‌سنجی وجود ندارد. به دیگر سخن، تاریخ این دوره از ایران توسط مؤمنان به عقاید فاتحان نوشته شده است؛ اما مغلوبان به هیچ‌وجه امکان نگارش آنچه را که بر ایرانی‌ها در طی فتوح، گذشت را نداشتند و یا حداقل هیچ اثری از آنان در این رابطه به جای نمانده است. در حالی که درک و فهم صحیح مسائل تاریخی، مستلزم رجوع به منابعی است که به درستی به انعکاس بی‌طرفانه و بی‌کم‌وکاست اخبار مربوط به رویدادها و تحولات تاریخی بپردازد.

از طرف دیگر، روایت‌های فتوح در آثار مورخان مسلمان از جهات مختلفی به فهم‌ناپذیری تاریخ، دامن زده‌اند. چون ظاهراً اهداف این تاریخ‌نگاری، نشان دادن نخبه‌سالاری در میان آن دسته از سرداران و قبایلی از عرب‌های مسلمان است که در فتوح اسلامی شرکت داشتند و حکومت اسلامی را پایه گذاردند (۱۶۱: ۲۰۰۸، Pourshariati). به طوری که گاه به سبب تعصبات قومی-قبیله‌ای راویان منابع اسلامی، اغلب درباره‌ی چگونگی فتح یک منطقه، سال فتح و نام نخستین فاتح منطقه، در میان مورخان اشتراک نظر وجود ندارد (حسن‌زاده، ۱۳۹۰: ۹-۳۱ منتظرالقائم، ۱۳۹۱: ۱۵-۲۴). افزون براین، راویان منابع اسلامی برای مهیج نشان دادن فتوح و بزرگ‌نمایی رشادت‌ها و فداکاری‌های مسلمانان به ویژه قبیله‌ی خود، آمارهایی اغراق‌آمیزی پیرامون شمار نیروها، سلاح‌ها و ابزار جنگی، اسرا و کشته‌های سپاه ایران ارائه نمودند (دریایی، ۱۳۸۲: ۵۶). همچنین کم‌توجهی تعدادی از مورخان به صحت گفتاری ناقلان روایت‌های تاریخی در کنار اعمال سلیقه‌های شخصی برخی از آنان در ثبت و ضبط اخبار و رویدادهای فتح سرزمین ایران توسط مسلمانان از جمله کاستی‌هایی است که پژوهش‌گر این دوره از تاریخ ایران با آن روبه‌رو

است. به هر حال با توجه به نکات فوق نباید تمام آنچه را که مورخ‌های مسلمان نوشته‌اند، حقیقت محض انگاشت؛ بلکه باید با دید تردید و نقد به آن‌ها نگریست. لذا در این پژوهش، تلاش بر آن است که با بازخوانی منابع، نقادی و تنقیح داده‌های موجود تا حد امکان، تصویری به دور از جانب‌داری پیرامون جایگاه عوامل غیردینی در پیروزی عرب‌های مسلمان در روند فتح ایران ترسیم شود تا راهگشای پژوهش‌های آتی گردد. البته لازم است پیش از بررسی و ارزیابی فرضیه این پژوهش؛ یعنی نقش عوامل غیر دینی در پیروزی عرب‌های مسلمان، ابتدا اشاره‌ای به فرضیه‌های مطرح شده پیرامون این رخداد توسط پژوهشگران معاصر و نقدهای وارده بر آن‌ها صورت گیرد.

۱- فرضیه‌های موجود پیرامون تأثیر مسائل دینی در شکست نظامی اشراف

ایرانی

تلقى غالب تاریخ‌پژوهان معاصر پیرامون علت پیروزی عرب‌های مسلمان در فتح ایالت‌های ایران و ناکامی نظامی اشراف ایرانی در سد کردن راه پیشروی نیروهای مهاجم عرب، تأکید بر مسائل اعتقادی و انگیزه‌های دینی است و سبب آن را برتری قوای عرب از نظر روحی-معنوی و برعکس، تضعیف بنیه‌ی نظامی و عدم یاری و حمایت توده‌ها از اشراف ایرانی به دلیل نظام طبقاتی حاکم بر ایران و در نتیجه ظلم و تبعیض حاکمیت دینی و سیاسی می‌دانند. در واقع، برخی از این پژوهشگران با در نظر گرفتن اهداف و انگیزه‌های دینی برای تهاجم عرب‌های مسلمان به ایران، بخش مهمی از دلایل پیشرفت و پیروزی آنان در روند فتح ایالت‌ها و درهم شکستن جبهه‌های مقاومت ایرانیان را مرهون روحیه‌ی شهادت‌طلبانه، انگیزه‌ی قوی و کوشش‌های خستگی‌ناپذیر سپاه عرب‌ها در تبلیغ و ترویج آیین اسلام می‌دانند (اشپولر، ۱۳۶۹: ۱/ ۶، زرین کوب، ۱۳۸۸: ۲۸؛ شجاع‌نوری، ۱۳۸۶: ۶۷؛ آقازاده و دیگران، ۱۳۹۰: ۲؛ منتظرالقائم، ۱۳۹۱: ۱۷؛ حاجی بابایی و زارعی، ۱۳۹۳: ۱۱۲).

گروه دیگر از این پژوهشگران تلاش کردند بین مسائل دینی و اعتقادی و نارضایتی توده‌های ایرانی از نظام طبقاتی و ظالمانه ساسانیان و استبداد دینی روحانیون زرتشتی در شکست اشرافیت

ایران در نبرد با عرب‌ها پیوند برقرار کنند. در واقع، این صاحب‌نظران، ضعف ایدئولوژیک و نارضایتی توده‌های ایرانی از نظام دینی- سیاسی پیشین را دو عامل اساسی برای گرایش طبقه‌های پایین جامعه به اسلام و استقبال و همکاری نظامی آنان با عرب‌ها به‌عنوان نیروهای رهایی‌بخش، ذکر می‌کنند (لمبتون، ۱۳۶۲: ۶۲؛ زرین‌کوب، ۱۳۸۸: ۸۲، ۸۳، ۲۶۹؛ نخعی‌راد، ۱۳۸۵: ۲۴، ۲۶، ۱۱۹)؛ اما خوانش دقیق آثار پژوهشی این دو دسته از نظریه‌پردازان، آشکار می‌شود که اغلب آنان با انتخاب گزینشی؛ یعنی تنها با تکیه بر نقل معدود برخوردهای مناسب سپاهیان مسلمان و نادیده گرفتن سایر گزارش‌های منابع پیرامون خشونت این سپاهیان و همچنین متأثر از شرایط سیاسی- اجتماعی و ایدئولوژی‌های عدالت محور در دهه‌های اخیر به بیان چنین دیدگاه‌های کلی پرداخته‌اند که در سطور پیش‌رو تلاش گردیده است به نقد و چالش کشانده شوند.

۲- نقدهای وارده بر دیدگاه‌های تاریخ‌پژوهان معاصر

به نظر می‌رسد مسئله شور ایمان و اعتقاد راسخ فاتحان مسلمان به دین اسلام نمی‌توانسته به تنهایی عاملی مؤثر در کامیابی سپاه مسلمانان در فتح ایالات ایران و درهم شکستن مقاومت‌های اشرافیت ایرانی بوده باشد؛ زیرا هرچند که در ایام فتوح و در سپاه خلفایی چون عمر و عثمان گاه افرادی از صحابه همچون سلمان فارسی (طبری، ۱۳۷۵: ۱۶۴۱/۴، ۱۸۱۶/۵)، حذیفه بن یمان (بلاذری، ۱۳۶۴: ۵۰، ۶۳، ۶۵، ۶۶، ۷۸، ۸۴؛ ابن‌اعثم، ۱۳۷۲: ۲۱۶؛ طبری، ۱۳۷۵: ۱۳۳۱/۵، ۱۹۴۶، ۱۹۷۱، ۱۸۴۵)، عمار بن یاسر (دینوری، ۱۳۸۳: ۱۶۴؛ ۱۶۸؛ بلاذری، ۱۳۶۴: ۳۱، ۴۰، ۶۱، ۶۳، ۱۳۶؛ ابن‌اعثم، ۱۳۷۲: ۲۱۵، ۲۲۹، ۲۵۲) با اهداف دینی، حضور یافتند تا مانع بسیاری از اعمال خلاف اسلام و انسانی سپاه مسلمانان در فتوح شوند و با عرضه‌ی اسلام از طریق اقناع و هدایت خلق به فتح با شمشیر سپاه خلفا، صبغه‌ی قلبی و ایمانی دهند و با ترویج و تبلیغ احکام دین تا اندازه‌ای خلاً و کاستی‌های کارهای تبلیغی و فرهنگی فتوح را جبران کنند (آئینه‌وند، ۱۳۷۹: ۲۸-۴۹)؛ اما شواهد تاریخی نظیر وعده‌های مادی خلفا و فرماندهان عرب برای جذب نیرو (بلاذری، ۱۳۶۴: ۱۳، ۱۵-۱۶؛ ابن‌اعثم، ۱۳۷۲: ۹۴؛ طبری، ۱۳۷۵: ۱۴۹۰/۴، ۱۵۸۸، ۱۶۱۱)؛ حضور غیرمسلمان‌ها در

سپاه عرب‌ها (بلاذری، ۱۳۶۴: ۱۴؛ دینوری، ۱۳۸۳: ۱۴۵؛ طبری، ۱۳۷۵: ۱۵۹۲/۴، ۱۶۰۷، ۱۶۴۱)؛ اکتفا کردن عرب‌ها به کسب غنائم و یا گرفتن مالیات با تصرف ظاهری شهرها (بلاذری، ۱۳۶۴: ۹-۸؛ دینوری، ۱۳۸۳: ۱۴۷-۱۴۷؛ طبری، ۱۳۷۵: ۱۶۲۳/۴-۱۶۲۵، ۱۸۳۲/۵؛ ابن‌اعثم، ۱۳۷۲: ۲۶۱) نشان می‌دهد که هدف اصلی و اولیه عرب‌ها از تهاجم به ایران تنها مسئله‌ی گسترش و ترویج اسلام در این سرزمین نبوده است که بتوان از آن به‌عنوان محرک قوی در سخت‌کوشی و تقویت روحیه‌ی نیروهای عرب در میدان نبرد با سپاه ایرانی یاد کرد. در همین رابطه ترکمنی‌آذر در پژوهشی مستقل تحت عنوان «*رزیابی ماهیت فتح ایران بر اساس نظریه‌ی جنگ‌های عادلانه*» به چنین اهداف اقتصادی سپاهیان عرب‌های مسلمان در فتح ایران اشاره دارد (ترکمنی‌آذر، ۱۳۹۹: ۱۴-۱۸) و چنین جمع‌بندی و نتیجه می‌گیرد که «*مسلمانان در فتح ایران مانند متجاوزان عمل کردند، هدف جنگیدن در راه خدا با اهداف دنیاطلبی و به دست آوردن غنائم همراه شد و در بسیاری موارد بر آن غالب آمد. در نهایت باید اذعان کرد که اهداف قرآنی در زمینه فتح نه تنها به منصفه عمل در نیامد بلکه عاملان فتح با اهداف باطل آن را به بی‌راهه کشیدند*» (همان، ۳۷-۳۸).

ضمن اینکه بعضی از گزارش‌های منابع اسلامی در تناقضی آشکار با چنین دیدگاه‌هایی است. برای نمونه می‌توان به مواردی چون بیم و هراس سپاهیان عرب از نبرد با ایرانی‌ها (طبری، ۱۳۷۵: ۱۵۸۷/۴؛ جاحظ، ۱۹۹۱: ۲۱۴)؛ حضور غیرمسلمان‌ها در سپاه عرب‌ها (بلاذری، ۱۳۶۴: ۱۴؛ دینوری، ۱۳۸۳: ۱۴۵؛ طبری، ۱۳۷۵: ۱۵۹۲/۴، ۱۶۰۷، ۱۶۴۱) یا ترغیب و تحریک سران قبایل عرب برای رهسپار کردن افراد قبیله به نبرد با ایرانی‌ها با وعده‌های مادی (بلاذری، ۱۳۶۴: ۱۳، ۱۵-۱۶؛ ابن‌اعثم، ۱۳۷۲: ۹۴؛ طبری، ۱۳۷۵: ۱۴۹۰/۴، ۱۵۸۸، ۱۶۱۱) و موارد بسیار دیگر از این دست، اشاره کرد. از سوی دیگر بر دیدگاه‌های آن دسته از تاریخ‌پژوهان که معتقدند بسیاری از سربازان سپاه ساسانی و توده‌های ایرانی در آغاز تهاجم عرب‌ها با آغوش باز به استقبال دین اسلام و عرب‌ها به‌عنوان نیروهای رهایی‌بخش رفتند و مملکت را به دلیل جاذبه‌های دین اسلام و عملکردهای بهتر سران عرب در قیاس با اشراف ایرانی به‌راحتی تقدیم عرب‌ها کردند، این اشکال وارد است که

چنین نظریه‌ای با شواهد و داده‌های تاریخی هم‌سانی ندارد. برای نمونه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

الف) تبعیت توده‌ها از متنفذان و بزرگان محلی در امور سیاسی، نظامی و مذهبی:

در واقع، ساختار زندگی در ایران متکی بر تفکر خاندانی؛ یعنی تبعیت محض از بزرگان خاندان بود. در این نوع زندگی نیز معمولاً تصمیم اصلی را رؤسای خاندان‌ها می‌گرفتند. به بیانی دیگر، هدایت سیاسی، نظامی، اجتماعی و فکری جامعه‌ی ایرانی بر عهده‌ی سران و اشراف بود. چنانکه تغییر دین در طبقه‌های پایین جامعه در اغلب موارد به تبع از بزرگان بوده است و با اسلام آوردن کدخدایان و صاحبان اراضی، رعایای آنان نیز مسلمان می‌شدند. جمله‌ی مشهور، «الناس علی دین ملوکهم» را می‌توان در همین راستا، تبیین و تفسیر کرد (ابن خلدون، ۱۳۶۶: ۵۱/۱). در تأیید ادعای مذکور می‌توان به اسلام آوردن ایرانی‌های ساکن یمن، پس از مسلمان شدن باذان -حکمران ایرانی یمن- در زمان پادشاهی خسرو پرویز و حیات پیامبر (ابن هشام، ۱۳۷۴: ۴۶/۱-۴۷؛ مسعودی، ۱۳۶۵: ۲۳۸) و یا مسلمان شدن اهالی شهرهایی نظیر اصفهان و قزوین به پیروی از رهبران قومی و فرماندهان منطقه اشاره کرد (بلاذری، ۱۳۶۴: ۷۳، ۸۰؛ ابن فقیه، ۱۳۴۹: ۱۲۱-۱۲۲). ضمن اینکه امروزه در پذیرش گزارش‌های منابع، پیرامون تغییر آیین اشراف ایرانی تردیدهایی وجود دارد. به‌عنوان مثال، کرون از محدود پژوهشگرانی است که با گرویدن جمعی بزرگان ایرانی و زبردستان آن‌ها به اسلام مخالف است و می‌نویسد: «چنانچه شمار فراوانی از اشراف ایرانی به اسلام می‌گرویدند، انقلاب مروانیان قطعاً روال دیگری می‌یافت؛ اما ماهیت فتح عرب‌ها چنان بود که اشراف از دین برگشته کم‌شمار و دور از هم بودند» (Crone, ۱۹۸۰: ۵۰). پورشریعتی نیز با استناد به شرایط زمینه‌ساز توافق سیاه و همراهان او در توافق با عرب‌ها و گزارشی از طبری پیرامون پاسخ سرکرده اسواره به ابوموسی اشعری در دلیل عدم همکاری نظامی آنان با مسلمانان در محاصره تُستر، معتقد است که داستان‌های مربوط به گروش اسواره و دیگر نخبگان ایرانی به اسلام در دوران فتوح، باورهای ادبی بودند که بعدها به این گزارش‌ها افزوده شدند (۲۰۰۸: ۲۴۰). (Pourshariati, ۲۰۰۸: ۲۴۰).

ب) قوی بودن روح دینی در میان ایرانی‌ها: جدا از امر حمله و تجاوزهای صورت گرفته در نابودی حکومت‌ها، تغییر دین یک جامعه آن‌هم یک جامعه با دین توحیدی؛ نه یک دین بدوی، امری آسان نیست. هرچند نفوذ مسلمان‌ها در سرزمین‌هایی که ادیان بدوی داشتند، امری شگفت‌آور نیست. چون دین جدید، جذابیت‌های خوبی برای آن‌ها دارد؛ اما اینکه بپذیریم در جامعه ایران که دارای دین توحیدی بوده، تنها به دلیل فساد نظام پیشین چنین تغییری روی داده است، قابل قبول نیست و جای تفکر دارد. چنانکه شواهد و قراین موجود در منابع نیز نشان می‌دهد که دل کندن از آئین گذشته برای توده‌ها؛ حتی زمانی که برخی از کارگزاران اموی همچون اشرس بن عبدالله سلمی-حاکم اموی خراسان- در سال ۱۰۰ ه.ق از سیاست‌های تشویقی مالیاتی استفاده کردند، دشوار بود (بلاذری، ۱۳۶۴: ۱۸۳)؛ زیرا زمانی که اشرس شنید سغدیان با رغبت، اسلام نیاورده‌اند در نامه‌ای به ابن‌عامر-والی خود در سمرقند- نوشت که موضوع را رسیدگی کند و تنها نومسلمانانی که ختنه کرده‌اند و یک سوره قرآن حفظ کرده‌اند، از جزیه و پرداخت خراج معاف شوند؛ اما این تفحص باعث دست کشیدن هفت هزار سغدی از دین جدید شد (طبری، ۱۳۷۵: ۴۰۹۳/۹-۴۰۹۴؛ ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۴۵/۱۴).

همچنین می‌توان به دوام پیروان آیین زرتشتی تا قرن‌ها پس از ظهور اسلام در ایران اشاره کرد. چنانکه ضمن گزارش‌های پراکنده در متون تاریخی و جغرافیایی از وجود آتشکده‌های فعال زرتشتیان در نقاط مختلف ایران پس از سلطه دینی و سیاسی عرب‌های مسلمان (ابن‌رسته، ۱۳۶۵: ۱۸۱، ۱۹۴؛ قمی، ۱۳۶۱: ۷۴، ۸۸، ۸۹-۹۰؛ ابن‌فقیه همدانی، ۱۳۴۹: ۷۵، ۷۷؛ ابن‌حوقل، ۱۳۴۵: ۴۳، ۱۰۹؛ حدودالعالم، ۱۳۸۳: ۳۷۳، ۳۷۹)، می‌توان از وجود شواهد و اخبار بسیاری در منابع پیرامون غلبه جمعیت ایرانی‌های زرتشتی نسبت به مسلمان‌ها تا سال‌ها پس از ظهور اسلام و ورود عرب‌ها به این سرزمین نیز برای تقویت ادعای مذکور استفاده کرد. چنانکه در گزارشی از طبری آمده است که یکی از دهقانان ایرانی ماوراءالنهر به نام بهرام‌سیس که در زمان خلافت هشام بن عبدالملک

اموی، مسئول جمع‌آوری مالیات این منطقه بود از ۸۰ هزار ذمی، مالیات دریافت نمی‌کرد؛ اما وی از ۳۰ هزار مسلمان، جزیه می‌گرفت (طبری، ۱۳۷۵: ۱۰/۴۲۶۷-۴۲۶۸). این خیر، حکایت از فراوانی تعداد اهل ذمه ماوراءالنهر نسبت به جمعیت مسلمانان این منطقه دارد. همچنین می‌توان از اهالی مناطق گیلان و دیلم یاد کرد که تا مدت‌ها آیین خود را حفظ کردند و پس از دو قرن مقاومت، توسط علویان زیدی مذهب که به سرزمین‌های شمالی مهاجرت کرده بودند، مسلمان شدند (ابن حوقل، ۱۳۴۵: ۱۱۹)؛ اما با وجود اقدامات علویان در ترویج اسلام و مذهب زیدیه، بازهم در ابتدای قرن چهارم هجری قمری در منابع اشاراتی مبنی بر حضور و فزونی جمعیت زرتشتیان این نواحی نسبت به مسلمان‌ها شده است (مسعودی، ۱۳۴۷: ۱۲/۷۴۱؛ حدودالعالم، ۱۳۸۳: ۳۹۹). بولت نیز با استناد به زمان اسلام‌پذیری پدران و اجداد علمای شهرهای اصفهان و نیشابور معتقد است، زمانی که عباسیان به قدرت رسیدند، تنها هشت درصد از ایرانی‌ها مسلمان بودند (بولت، ۱۳۶۴: ۴۶). در هر حال، افزون بر تسامح دین اسلام نسبت به پیروان سایر ادیان، کثرت جمعیت زرتشتی نسبت به مسلمان‌ها در بسیاری از نواحی ایران تا حدود قرن چهارم هجری قمری را می‌توان دلیلی در استقامت مذهبی ایرانی‌ها شمرد.

ج) عدم آگاهی کافی ایرانی‌ها نسبت به معارف اسلامی در سال‌های نخست تهاجم عرب‌ها: اگرچه به گواه منابع، فرایند مسلمان شدن اشراف ایرانی از زمان حیات پیامبر در عربستان شروع شد (ابن‌هشام، ۱۳۷۴: ۱/۴۷؛ طبری، ۱۳۷۵: ۴/۱۳۵۴)؛ اما بیشتر ایرانی‌ها در زمان حمله‌ی عرب‌ها به سرزمین ایران، هیچ‌آشنایی با زبان عربی نداشتند. به‌طوری که حتی مذاکرات میان اشراف با سفیران و خلفای عرب توسط مترجم صورت می‌گرفت (قاضی ابویوسف، ۱۳۳۵: ۴۸؛ طبری، ۱۳۷۵: ۵/۱۶۹۶، ۱۶۹۸، ۱۶۹۹؛ مسعودی، ۱۳۴۴: ۱/۶۷۹). لذا با توجه به اینکه ماهیت احکام و پیام‌های الهی اسلام از مهم‌ترین عوامل روی آوردن ایرانی‌ها به اسلام شمرده شده است و از طرفی، این آموزه‌های والا و انسان‌دوستانه در قرآن، تجلی یافته است به گمان می‌رسد ناآشنایی بسیاری از ایرانی‌ها با زبان عربی سبب تأخیر در شکل‌گیری چنین آگاهی گردید. چون

نمی‌توانستند، بدانند که در قرآن چه نوشته شده، محمد دقیقاً چه می‌گوید و اسلام چه آداب و مراسمی دارد. پس نمی‌توان پذیرفت، صرف مطرح شدن مسئله‌ی تساوی در اسلام، توده‌های ایرانی به تشریف به اسلام و رها کردن نظام پیشین سوق داده شده‌اند؛ بلکه چنین معرفتی، زمانی شکل گرفت که آن‌ها توانستند با قرآنی‌تر آشنا شوند، آن را بفهمند و تفسیر کنند. افزون بر این، ناآشنایی مردم به زبان عربی؛ حتی کار تبلیغ و آموزش مبانی اسلام توسط مبلغین مذهبی و صحابه‌ی راستین پیامبر در آغاز فتوحات را با مشکل مواجه می‌کرد. این مسئله، چنان جدی بود که نومسلمانان در بخارا به دلیل ناآشنایی به زبان عربی، نماز را به زبان فارسی می‌خواندند (نرشخی، ۱۳۶۳: ۶۷).

د) تدریجی بودن روند گسترش اسلام در میان ایرانی‌ها: هرچند دین اسلام با شعار توحید و عدالت در قلوب بسیاری از انسان‌های آزادی‌خواه جا گرفت؛ اما باید به خاطر داشت که این روند به تدریج صورت گرفته است؛ زیرا از یک طرف، به دلیل بی‌لیاقتی برخی از فرماندهان و حکام عرب که به نام اسلام بر مردم ظلم روا می‌داشتند، این آیین در حد کمال و بی‌نقص بر مردم ایران عرضه نشد. چنانکه بولت معتقد است هنگامی که در نیمه‌ی هفتم میلادی عرب‌ها، شاهنشاهی ساسانی را فتح کردند، آن‌ها دینی را با خود نیاوردند که در کتاب‌های عمومی درباره‌ی اسلام نوشته شده است. آن‌ها با خود چیزی بسیار ابتدایی‌تر و توسعه‌نیافته‌تر آوردند. به تعبیر وی، آن‌ها بذر شکوفایی را آوردند (بولت، ۱۳۶۴: ۷). در تکمیل ادعای مذکور، می‌توان برای نمونه به گزارش منابع، پیرامون رسوایی اخلاقی یکی از سفیران عرب در دعوت ایرانیان به آیین اسلام به نام مغیره بن شعبه اشاره کرد که روابط نامشروع و زناکاری وی با ام‌جمیل، دلالت بر نهادینه نشدن فرهنگ اسلامی و فاصله‌ی بسیار وی از ارزش‌های اسلامی دارد (بلاذری، ۱۳۶۴: ۱۰۱؛ یعقوبی، ۱۳۶۲: ۳۰/۲؛ طبری، ۱۳۷۵: ۱۸۷۹/۵-۱۸۸۳). همچنین شرح مبسوط منابع پیرامون رفتار خشن و غرورآمیز سفیران عرب مسلمان هنگام ورود به دربار و اردوگاه‌های اشراف ایرانی (بلاذری، ۱۳۶۴: ۱۹، ۶۴؛ قاضی‌ابویوسف، ۱۳۳۵: ۴۸؛ طبری، ۱۳۷۵: ۱۶۹۲/۵، ۱۶۹۵، ۱۶۹۷، ۱۶۹۹؛ مسعودی،

۱۳۴۴: ۶۷۹/۱) و یا نوع بیان آمرانه و تحقیرآمیز عرب‌ها در نامه‌های ارسالی (ابن اعثم، ۱۳۷۲: ۵۰؛ طبری، ۱۳۴۵: ۱۴۸۲/۴، ۱۵۰۷) در تعارض با فرهنگ و آیین اسلام است؛ زیرا به روشنی پیداست که چنین برخوردهایی؛ حتی با محتمل دانستن درشتی رفتار عرب بادیه‌نشین آن زمان اساساً نمی‌تواند منطبق با ارزش‌های دینی باشد.

ضمن اینکه بررسی رفتار فاتحان عرب با ایرانیان مغلوبان و مفاد قراردادهای تنظیم شده و قیاس آنان با احکام اسلامی و سیره نظامی پیامبر اسلام بر اساس گزارش‌های منابع تاریخی می‌تواند معیار سنجش برای صحت ادعای مذکور باشد؛ زیرا با آنکه آموزه‌های قرآنی، مسلمانان را در جنگ از تعدی به غیرمسلمانان نهی کرده است؛ اما بنابر گزارش‌های منابع در پی بعضی از شکست ایرانیان، اغلب زنان و فرزند جنگاوران و کسانی که به آن‌ها کمک کرده بودند به اسارت گرفته می‌شدند، مردان گردن زده می‌شدند یا گروگان گرفته می‌شدند (ایمان‌پور و فرخی، ۱۳۸۹: ۶۵-۷۵؛ ترکمنی‌آذر، ۱۳۹۹: ۳-۴۱). از سوی دیگر باید افزود، تغییر دین به‌طور عمومی، امری کند و درازمدت است. به عبارتی، اگر اصلی‌ترین تحول را در سده‌های نخستین اسلامی، تحول دینی بدانیم؛ اما باید «به علت سایه‌گستری و هژمونی دین بر جنبه‌های زندگی» به زمان‌بر بودن این تحول و نیاز به فرصت کافی برای نهادینه شدن آن توجه داشت (زکی‌پور و دیگران، ۱۳۹۱: ۴). بر همین اساس می‌توان گفت، آشنایی ایرانی‌ها با آموزه‌های اسلام نه در ایام جنگ؛ بلکه غالباً پس از فتح یک ناحیه و تثبیت سلطه‌ی عرب‌ها صورت گرفته است.

۵) عدم تمایز بین رفتارهای اشراف عربی و ایرانی: نمونه‌هایی از برخوردهای مسالمت‌آمیز عرب‌ها با ایرانی‌ها سبب شده که برخی این شیوه مدارای عرب‌ها را ناشی از عمل آنان به دستورهای دین اسلام و عاملی مؤثر در تمایل طبقه‌های پایین جامعه به اسلام در نظر بگیرند (زرین‌کوب، ۱۳۶۹: ۱۴؛ صدیقی، ۱۳۷۲: ۳۴؛ نخعی‌راد، ۱۳۸۵: ۳۲؛ شجاع‌نوری، ۱۳۸۶: ۸۲). در حالی که به نظر می‌رسد برخوردهای مسالمت‌آمیز و توأم با اغماض عرب‌ها که پس از تجربه‌هایی که از جنگ‌های نخستین فتوح در برخورد با ایرانیان آموخته بودند، سیاستی در جهت تسریع

قراردادهای صلح‌آمیز بود؛ زیرا نیاز عرب‌ها به کمک نیروی محلی برای پیشروی، اداره‌ی سرزمین‌ها، کاهش اعتراض‌ها و مخالفت‌های محلی و همچنین فراهم کردن وضعیت مناسب‌تری برای سکونت مسلمان‌ها سبب می‌شد، ترجیح دهند در صورت امکان، تسلط بر سرزمین ایران را به جای جنگ از طریق عقد قراردادهای مسالمت‌آمیز به دست آورند. بدین جهت، به شکل‌های مختلف به ساکنان و بزرگان ایرانی علی‌رغم داشتن سابقه‌ی جنگی و حتی نقض پیمان و شورش، امان می‌دادند. چنانکه با مراجعه‌ی مستقیم به منابع و بازخوانی روایت‌های فتوح، آشکار می‌گردد که در موارد فراوانی این صلح‌نامه‌ها پس از محاصره‌ها، جنگ‌های فراوان و ناامید شدن اشراف و بزرگان محلی از دفاع و مقاومت در برابر عرب‌ها منعقد شده است. برای مثال، می‌توان به روی آوردن شخصیت‌های بزرگ مذهبی استخر و سیستان به سیاست سازش با عرب‌ها پس از شکست‌های نظامی (طبری، ۱۳۷۵: ۲۰۰/۵؛ ابن‌اعثم، ۱۳۷۲: ۲۵۷-۲۵۸؛ تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۸۰-۸۲) و صلح‌های متعدد خاتون بخارا با فرماندهان عرب و پیمان‌شکنی‌های وی پس از رسیدن سپاهیان کمکی امیران شهرهای ترک‌نشین منطقه اشاره کرد (بلاذری، ۱۳۶۴: ۱۶۵-۱۶۶؛ نرشخی، ۱۳۶۳: ۵۲-۵۴، ۵۷). همچنین می‌توان از ماهک بن شاهک رهبر شورشی فارس در عصر خلافت عثمان که پس از سرکوب، مجدد به حکومت استخر گمارده شد (ابن‌اعثم، ۱۳۷۲: ۲۸۱).

همچنین در منابع، موارد فراوانی از رفتارهای نهنه‌تنها غیر اسلامی؛ بلکه غیرانسانی و اخلاقی عرب‌های مسلمان با مغلوبان بر اساس منافع و امیال شخصی ثبت شده است. به‌عنوان مثال، در تاریخ سیستان آمده است: «ربیع بن زیاد فرمانده عرب پس از جنگی سخت در سیستان، صحنه‌ی مصالحه را با توده‌ای از کشته‌شدگان در جنگ بیاراست و خود بر تلی از آن‌ها نشست؛ چراکه می‌دانست ایرانیان، جسد مرده را بدترین آلاینده‌ی زمین می‌شمارند» (بلاذری، ۱۳۶۴: ۱۴۹-۱۵۰؛ تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۸۱-۸۲). همچنین می‌توان به رفتار خشن یزید بن مهلب در لشکرکشی به خوارزم و برهنه کردن اسرا و پوشاندن لباس‌های آنان به سربازان خود (بلاذری، ۱۳۶۴: ۱۷۲)؛ بریدن سر رئیس قلعه نجف توسط خالد بن ولید و تکیه زدن بر پیکر بدون سر او (قاضی ابویوسف، ۱۳۳۵: ۲۱۴)؛ حمله‌ی سپاه سعد بن ابی‌وقاص به کاروان عروسی و اسارت عروس و همراهان وی

که جزو جنگاوران نبودند (یعقوبی، ۱۳۶۲: ۲۶/۲؛ طبری، ۱۳۷۵: ۱۶۴۷/۴)، پیمان‌شکنی‌های فرماندهان عرب در امان دادن به اهالی پس از تسلیم شدن (بلاذری، ۱۳۶۴: ۱۳۴؛ دینوری، ۱۳۸۳: ۱۶۷؛ ابن‌اعثم، ۱۳۷۲: ۲۱۲) اشاره کرد. با این اوصاف به عقیده نگارندگان، لزومی نداشته است که ایرانی‌ها با تغییر آیین، ملک و کشور را به عرب‌ها که هم اقوامی بیگانه بودند و هم در ظلم و تعددی و زیر پا گذاشتن حقوق اخلاقی و انسانی، تفاوتی با اشراف ایرانی نداشتند، تقدیم کنند. لذا موضوع فتح سرزمین ایران را باید از مسائل اعتقادی و پذیرش اسلام، تفکیک کرد. به نظر می‌رسد این موضوع بیش از هر چیز منبعت از مسائل سیاسی- نظامی و روحی- روانی است که در سطور پیش‌رو، تبیین و تحلیل می‌گردد.

۳- عوامل سیاسی-نظامی

سیستم سیاسی- نظامی ایران در دوره‌ی باستان به‌صورت اتحادیه بود که با حمایت این اتحادیه از یک خانواده، منجر به شکل‌گیری نظام سلطنتی جدید در کشور می‌شد و برعکس عدم همراهی و ائتلاف در میان این خاندان‌ها منجر به فروپاشی آن سلسله می‌شد (ایمان‌پور و گیلانی، ۱۳۸۹ الف: ۴۱-۵۶). در این نوع حکومت‌داری، دولت مرکزی بدون حمایت و پشتیبانی نظامی خاندان‌های حکومت‌گر، دارای قشون خیلی قوی نبود و در مواقع جنگ، این حکام محلی بودند که به‌موازات توانایی مالی و جمعیتی با فرستادن نیرو به خاندان شاهی در امور نظامی کمک می‌کردند. به‌عنوان مثال، گزارش‌های منابع پیرامون متوسل شدن قباد اول ساسانی به نیروی انسانی و قدرت نظامی خاندان مهران برای رویارویی با سوخرا کارنی (دینوری، ۱۳۸۳: ۹۳؛ طبری، ۱۳۷۵: ۶۳۴/۲-۶۳۵؛ فردوسی، ۱۳۷۳: ۸ / ۳۱-۳۲) و یا سپاهیانی که در جنگ یزدگرد یکم با ارمنی‌ها (Pourshariati, ۲۰۰۸: ۶۵-۶۶) و در آخرین روزهای سلطنت یزدگرد سوم در جنگ قادسیه با عرب‌ها (Sebeos, ۱۹۹۹: ۹۸؛ ابن‌اعثم، ۱۳۷۲: ۱۰۵) از طریق خاندان‌های حکومت‌گر قلمرو شاهنشاهی فراهم آمد، کاملاً مؤید ساختار دودمانی سپاهیان ساسانی است. همچنین از شرح

اقدامات اصلاحی خسرو اول در نامه‌ی تنسر به‌منظور مهار اقتدار خاندان‌های دودمانی پارتی، می‌توان نقش این خاندان‌ها را در تهیه سپاه ساسانی درک کرد (نامه تنسر، ۱۳۵۴: ۶۰).

بر همین اساس، می‌توان گفت بین اتحاد سیاسی و قدرت نظامی، رابطه‌ای مستقیم برقرار بود. به‌طوری که با چندپاره شدن قدرت، ارتش نیز چندپاره می‌گردید. چنین ضعف نظامی در دوره‌ی ساسانی، زمانی آغاز شد که ضعف بنیادین فرمانروایی آشکار شد؛ یعنی پس از اینکه مشروعیت حکومت ساسانی با شورش بهرام چوبین، زیر سؤال رفت و در پی بحران مشروعیت، بعضی از خاندان‌های پارتی و حکام محلی از اتحادیه‌ی ساسانی خارج شده و سر به شورش برداشتند و یا با هر شورش‌های همراهی کردند (ایمان‌پور و گیلانی، ۱۳۸۹ ب: ۲۸-۱)؛ بنابراین در نتیجه این عدم همکاری با مرکز و شورش در برابر آن، از توان نظامی و دفاعی کشور کاسته شد. به‌طوری که در آستانه تهاجم عرب‌ها به ایران، هیچ‌یک از شاهزادگان ساسانی و دیگر مدعیان قدرت به سبب محدودیت منابع مالی و انسانی نه قادر بودند، حکومت اسمی خود را در برابر نیروهای رقیب و مخالف حفظ کنند و نه اینکه ارتشی سازمان‌یافته و کافی برای دفاع از مرزها در برابر یورش عرب‌ها تجهیز کنند. بر همین اساس در سطور پیشرو به تشریح و تحلیل مستند چنین ضعف سیاسی - نظامی و تأثیر آن در روند فتح ایالت‌های ایران پرداخته می‌شود.

الف) عدم وحدت سیاسی و استقلال‌طلبی اشراف ایرانی: با توجه به اینکه نخستین تهاجم عرب‌ها در نواحی مرزی عراق، هم‌زمان با بروز جنگ‌های داخلی میان خاندان‌های پارسی و پارتی بر سر بر تخت نشاندن پادشاه برگزیده‌ی خود بود (-۱۹۰: ۲۰۰۸، Pourshariati، ۲۱۹)، می‌توان چنین آشفتگی سیاسی را یکی از علت‌های کامیابی سپاهیان عرب در مناطق مرزی به علت غفلت و عدم برنامه‌ریزی صحیح و همه‌جانبه نیروهای ایرانی برای مقابله با عرب‌ها ذکر نمود؛ زیرا مواردی چون کوتاهی مدت حکومت‌ها، بی‌کفایتی و دست‌نشانده بودن این شاهان در مدت ستیز پارتی‌ها و پارسی‌ها بر سر بر تخت نشاندن پادشاه برگزیده‌ی خود، در غفلت از مرزها و

تدارک عملیات دفاعی، تأثیر زیادی در شکست سپاهیان نامنجم و محدود شاهنشاهی ساسانی داشت. هرچند، منابع کتبی سخن از پایان یافتن این رقابت‌ها میان خاندان‌های اشرافی پس از خلع و قتل بوراندخت و به قدرت رسیدن یزدگرد سوم در فاصله سال‌های ۶۲۸-۶۳۲ میلادی می‌گویند (دینوری، ۱۳۸۳: ۱۵۱؛ طبری، ۱۳۷۵: ۱۶۲۸/۴-۱۶۲۹)؛ اما مطالعه‌ها و پژوهش‌های سکه‌شناختی، خلاف آن را نشان می‌دهد. به‌عنوان مثال، قدرت‌دیزجی در بررسی مقایسه‌ای از داده‌های سکه‌شناسی با منابع کتبی، نشان می‌دهد که ایالت‌های چون عراق و آذربایجان از سال‌های نخست سلطنت یزدگرد سوم، ضرب سکه را به نام او متوقف کرده بودند. با توجه به اینکه ذکر نام ضرب‌خانه روی سکه‌ها، نشانه‌ی آشکار سلطه‌ی صاحب سکه بر ایالتی است که ضرب‌خانه در آنجا قرار داشته است، محدود شدن این علائم در سکه‌های یزدگرد سوم به چند ایالت خاص می‌تواند نشان‌دهنده کاهش قلمرو تحت اختیار وی باشد. همچنین گویای وجود مدعیان و غاصبان دیگری هم‌زمان با فرمانروایی یزدگرد سوم باشد که هریک در گوشه‌ای از کشور به پادشاهی برخاسته بودند و بخشی از سرزمین و نیروهای پیشین شاهنشاهی را در اختیار داشتند و حاضر به فرمان‌برداری از یزدگرد و یا دیگر مدعیان و غاصبان تاج‌وتخت سلطنت نبودند. افزون بر این، آنگونه که از سکه‌های این سال‌ها پیداست، یزدگرد سوم، مقرر فرمانروایی خود را به نواحی جنوب و جنوب‌شرقی انتقال داده بود که این هم می‌تواند ناشی از عدم امنیت او در تیسفون و ایالت‌های غربی کشور به دلیل وجود این مدعیان سلطنت بوده باشد (قدرت‌دیزجی، ۱۳۹۴: ۷۳-۷۴).

در هر حال، برخلاف منابع کتبی، شواهد سکه‌شناسی دلالت بر آن دارند که هم‌زمان با پادشاهی یزدگرد سوم ساسانی، سران برخی دیگر از خاندان‌ها در تیسفون و ایالت‌های دیگر مدعی حکومت بودند. ضمن اینکه از شواهد و قراین موجود در منابع، چنین برمی‌آید که حتی بین اشرافی که با جلوس یزدگرد سوم توافق کردند، نوعی بی‌اعتمادی، ناسازگاری و اختلاف تاکتیکی وجود دارد. برای نمونه، می‌توان به اختلاف‌نظر رستم با یزدگرد سوم و دیگر اشراف متحد، درباره‌ی گزینش مهم‌ترین راه‌کار رویارویی با عرب‌هایی که در قادسیه اردو زده بودند، اشاره کرد؛ زیرا رستم برخلاف یزدگرد که بر نبرد جمعی پافشاری داشت، وی با درنگ کردن و جنگ‌های منفرد، موافق بود و

می‌گفت: «در جنگ، تأمل از شتاب بهتر است و اینک تأمل باید که جنگ با سپاهی از پس سپاهی دیگر از هزیمت یکجا درست‌تر می‌نماید و برای دشمن سخت‌تر است»؛ اما یزدگرد سوم با دیدگاه وی مخالفت می‌کرد (یعقوبی، ۱۳۶۲: ۲/۲۷؛ طبری، ۱۳۷۵: ۵/۱۶۷۲؛ بلعمی، ۱۳۷۸: ۳/۴۴۶). روایت فردوسی نیز نشان می‌دهد حتی در جنگ قادسیه، کشمکش سختی بین رستم و دیگر رسته‌های سپاه او که احتمالاً نسبت بعضی دیگر از خاندان‌ها وابستگی داشتند جریان داشته و در نهایت رستم ناچار می‌شود با سیاست‌های راهبردی آن‌ها؛ یعنی مقابله‌ی نظامی به‌جای سازش و مصالحه، هم‌رأی شود (فردوسی، ۱۳۷۳: ۹/۳۱۵).

ب) تضعیف توان نظامی-دفاعی کشور: با توجه به افزایش شمار غاصبان و مدعیان سلطنت و همچنین تشدید یافتن رقابت خاندان‌ها در بر تخت نشاندن و حذف پی‌درپی شاهزادگان ساسانی، می‌توان گفت؛ حتی اگر عرب‌ها در آن زمان به ایران حمله نمی‌کردند، بعید به نظر می‌رسد که یزدگرد سوم و یا هریک از مدعیان قدرت به‌تنهایی می‌توانستند اتحاد و انسجام سیاسی ایران را دوباره برقرار کنند. در هر حال، بازتاب این درگیری‌ها میان مقام سلطنت و اشراف بر سر تاج و تخت شاهی، تضعیف بنیان‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و نظامی کشور بود؛ زیرا سلطنت‌های کم‌دوام هریک از این شهریاران که اغلب هم‌زمان بر چند ایالت فرمان می‌راندند، آنان را از تثبیت اقتدار سیاسی و نظامی به سبب محدودیت منابع انسانی و مالی، ناتوان کرده بود (قدرت‌دیزجی، ۱۳۹۴: ۶۱-۷۸). افزون بر این، سلطه اشراف بر زنان و کودکانی از خاندان ساسانی که پس از خسرو دوم در برخی از ایالت‌های ایران به‌عنوان شاهنشاه پذیرفته شده بودند، سبب گردیده بود که این شهریاران ساسانی از قدرت چشم‌گیری در مسائل مختلف کشوری برخوردار نباشند. در واقع، تصمیم‌گیرندگان اصلی در این برهه‌ی زمانی، یکی از رسته‌های خاندانی بود؛ زیرا روشن است به سلطنت نشاندن این شاهزادگان کم‌سن و تجربه توسط اشراف حامی فقط اقدامی نمادین در جهت اطمینان بخشیدن از به تخت نشاندن فردی از خاندان سلطنتی بوده تا رسته‌های هوادار از هر نظر بتوانند سلطه‌ی خود را بر آنان اعمال کنند. چنانکه در منابع، مکرر به چنین ضعف‌های مدیریتی و

اوضاع آشفته‌ی ایران در آستانه‌ی حمله‌ی عرب‌ها اشاره شده است (دینوری، ۱۳۸۳: ۱۴۲؛ ثعالبی، ۱۳۶۸: ۴۶۵/۱، ۴۷۰). در هر حال، یکی از پیامدهای چنین عدم وحدت سیاسی اشراف ایرانی، تضعیف توان نظامی-دفاعی کشور است. به بیانی دیگر، با آشکار شدن ضعف بنیادین فرمانروایی و چندپاره شدن دولت و ارتش، ضعف نظامی نیز آغاز گردید. به‌علاوه پیش از تهاجم عرب‌های مسلمان، نیروی انسانی و اقتصادی اشراف ایرانی برای تجهیز چنین نیرویی در اثر حوادث و رویدادهای بسیاری تضعیف گردیده بود که برخی از مهم‌ترین آن‌ها عبارت بودند از:

- حوادث طبیعی، مثل طغیان رودخانه‌های دجله و فرات در بین‌النهرین در حدود سال‌های ۶ و ۷ هجری قمری / ۶۲۷ و ۶۲۸ میلادی و مرگ یک‌سوم از مردم منطقه در سال بعدی اثر شیوع بیماری طاعون (بلاذری، ۱۳۶۴: ۵۳؛ مسعودی، ۱۳۴۴: ۱/۲۷۴).
- نابودی و متلاشی شدن بخش عمده‌ی نیروی نظامی و اقتصادی خاندان‌های اشرافی در طی جنگ‌های ممتد و بی‌دلیل خسرو دوم با حکومت بیزانس در سال‌های ۶۰۳-۶۲۸ میلادی و ویرانی‌هایی که ارتش بیزانس در ایالت‌های شمالی و غربی ایران برجای گذاشت (Theophanes Confessor, ۱۹۹۷: ۴۳۷-۴۵۴ Greatrex and Lieu, ۲۰۰۲: ۲۰۴-۲۱۵).
- کشتارهای خونین و حذف فیزیکی شخصیت‌های لایق بر اثر سیاست‌های شاهان ساسانی در ریشه‌کن کردن خانواده‌های نجبای چابک و فعال مثل تصفیه‌های خونینی که هرمز چهارم و خسرو دوم در صفوف نظامی و درباری در پیش گرفته بودند (طبری، ۱۳۷۵: ۷۲۵/۲، ۷۳۶، ۷۳۹-۷۴۱؛ فردوسی، ۱۳۷۳: ۳۱۹/۸) و یا کودتاهای خونین درون خانوادگی مثل قتل‌عام شاهزادگان توسط شیرویه (Sebeos, ۱۹۹۷: ۴۳۵-۴۵۵؛ Theophanes, ۱۹۹۷: ۸؛ Sebeos, ۱۹۹۹: ۸؛ دینوری، ۱۳۸۳: ۱۴۱؛ طبری، ۱۳۷۵: ۱۵۰۸/۴).

با این وصف، به نظر می‌رسد تعداد نیروهای نظامی اشراف ایرانی و تجهیزات نظامی آنان حتی در نبردهای قادسیه، جلول و نهاوند که اتحادی موقت میان تعدادی از اشراف صورت گرفت، نباید بیش‌تر از تعداد نیروهای عرب بوده باشد. چنانکه حتی پیش از نبرد قادسیه، رستم به اشراف ایرانی،

گوشزد می‌کند؛ اگر جنگ رخ دهد، ضعف و پربیشانی کشور آشکار خواهد شد و عرب‌ها گستاخ‌تر می‌شوند (طبری، ۱۳۷۵: ۱۶۷۳/۵-۱۶۷۴). همچنین گزارش طبری، پیرامون ویژگی نیروهایی که شهروراز- از اعضای خاندان مهران و یکی از این مدعیان قدرت- برای نبرد با عرب‌ها به میدان کارزار فرستاد، حاکی از آن است که اشراف ایرانی به سبب محدودیت منابع مالی و انسانی، توان نظامی و دفاعی کافی برای مقابله با یک تهاجم خارجی نداشتند. بنا به گزارش وی، شهروراز چون نتوانست نیروی نظامی کافی به جنگ آورد، ناگزیر عوام و توده‌هایی که هیچ‌گونه دانش جنگاوری نداشتند و به تعبیر خودش «نگه‌دارنده مرغ و خوک/اند» به جنگ مثنی‌بن حارثه در جنگ‌فراضمی‌فرستد (طبری، ۱۳۷۵: ۱۵۵۴/۵؛ ابن‌مسکویه، ۱۳۸۹: ۲۷۸/۱)؛ بنابراین می‌توان گفت با کاهش نیروی انسانی و مالی در اواخر دوره‌ی ساسانی، دوره‌ای که تحت عنوان فترت یا خلأ قدرت سیاسی می‌توان نامید، اشراف ایرانی توانایی بسیج ارتش سازمان‌یافته و کافی جهت دفاع از مرزها و سد کردن راه پیش روی سپاه یورشی عرب‌ها را نداشتند.

۴- عوامل روحی و روانی

یکی از عناصر مهم در اعمال نظامی، روحیه است. به‌طوری که نظریه‌پردازان جنگ در هنگام بررسی جنگ‌ها، افزون بر نقش فرماندهی، استراتژی، تاکتیک، سلاح‌ها و تعداد سربازان، روحیه را نیز یکی از عوامل دخیل در پیروزی‌ها و شکست‌ها می‌دانند (حسن‌پور و دیگران، ۱۳۶۹: ۱۰۲). لذا به نظر می‌رسد روحیه‌ی قوی نیروهای عرب مسلمان در میدان نبرد و برعکس، احساس ضعف و ناامیدی نیروهای ایرانی نیز در کنار عوامل دیگر نقش تعیین‌کننده‌ای در پیروزی عرب‌های مسلمان داشته است که می‌توانسته به تبع از حوادث زیر صورت گرفته باشد:

الف) شکست ساسانیان در نبرد ذوقار: چنانکه مشهور است، قبایلی از عرب‌های قحطانی در اواخر قرن دوم یا اوایل قرن سوم میلادی به سبب مشکل‌های اقتصادی و معیشتی از یمن به بحرین کوچ کردند. این قبایل به‌تدریج در مرزهای عراق نفوذ کردند و در دوره‌ی فترت و آشوب ایران، مقارن با سقوط اشکانیان و روی کار آمدن ساسانیان در ناحیه حیره، مستقر شدند. دستبردها

و حملاتی که از سوی این قبایل به سرحداتی ایران به‌طور مرتب انجام می‌گرفت، سلاطین ساسانی را برآن داشت تا جهت مهار و کنترل آنان، حاکمانی دست‌نشانده از میان خاندان‌های سرشناس عرب بر این ولایت بگمارند تا ضمن پرداخت باج و کمک نظامی به دربار ساسانی به‌عنوان یک بازوی نگه‌دارنده از سرحداتی ساسانیان در برابر این تهاجم‌ها محافظت نمایند. یکی از معروف‌ترین این خاندان‌ها، آل منذر بود. با این وجود، با برکناری این خاندان توسط خسرو پرویز حدود سال ۶۰۲ میلادی تنها سد دفاعی ایران در مقابل عرب‌ها که قرن‌ها مدافع سرسخت ایرانیان در جنوب بودند، شکسته شد و امکان عبور آنان از مرزها فراهم آمد؛ زیرا عرب‌های سرحداتی مرزی ایران از خاندان منذر به سبب نفوذ و اعتبار بالایی که بین بیشتر قبایل عرب داشتند، حرف‌شنوی و اطاعت داشتند؛ اما بعد از برکناری آل منذر، جرات و جسارت بیش‌تری جهت حمله به نواحی مرزی ایران پیدا کرده بودند و مرتب به دستبرد و غارت آن نواحی می‌پرداختند (مختاری، ۱۳۸۸: ۲۰۰-۱۸۵؛ میرزایی و دیگران، ۱۳۹۰: ۸۷-۱۰۸). به‌طوری که همین حملات و دستبردهای قبایل عرب بادیه‌نشین در درازمدت، منجر به نبرد ذوقار در سال ۶۱۰ میلادی بین سپاه اعزامی خسرو پرویز و قبایل عرب گردید (یعقوبی، ۱۳۶۲: ۱/۲۶۶-۲۶۷؛ حمزه اصفهانی، ۱۳۶۷: ۱۱۳؛ مسعودی، ۱۳۶۵: ۲۲۰).

در هر حال، شکست ساسانیان در نبرد ذوقار به عامل روانی مؤثر در تشویق و تهییج عرب‌ها برای ادامه‌ی حمله به سرحداتی ایران و سرآغازی برای پیروزی‌های بعدی آنان مبدل گردید؛ زیرا درگیری خسرو دوم در نبرد با رومی‌ها و تنش و آشوب‌های پس از مرگ وی بین اشراف ایرانی، فرصتی برای جبران شکست نبرد ذوقار و سرکوب جدی و قاطع قبایل عرب را فراهم نکرد. بدین ترتیب با آشکار شدن ضعف سیاسی- نظامی ساسانیان برای اقوام بادیه‌نشین عرب، هرروز در تاخت‌وتاز بر آبادی‌ها و دهکده‌های مجاور مرز ایران، دلیرتر و گستاخ‌تر شدند. به‌طوری که درنهایت، همین بی‌کیفر گذاشتن این گستاخی‌های راهزنان عرب در درازمدت، سرآغازی برای اتحاد قبایل عرب و چشم دوختن آنان به سرزمین ایران شد. چنانکه بر اساس گزارش منابع، مثنی بن حارثه،

یکی از جنگجویان قبیله‌ی بکر بن وائل در نامه‌ای به ابوبکر با بیان ضعف و سستی کار ایرانی‌ها، تقاضای لشکری کمکی در تاختن به عراق و تصرف حیره را کرد (دینوری، ۱۳۸۳: ۱۴۲؛ طبری، ۱۳۷۵: ۲/۶۴۲).

ب) پیروزی عرب‌ها در درگیری‌های مرزی و تصاحب ایالت‌های عراق: نواحی مرزی ایران در غرب، نخستین آوردگاه‌هایی بودند که ایرانیان در برابر رزمندگان عرب وارد نبرد شدند؛ اما همان‌طور که پیش از این اشاره شد، این حملات پراکنده‌ی عرب‌های سرحدی، هم‌زمان با بروز ستیز و رقابت خاندان‌های اشرافی بر سر بر تخت نشاندن پادشاه برگزیده و دست‌نشانده خود از خاندان ساسانی و یا سلطنت‌طلبی برخی از خاندان‌های پارتی بود. از این‌رو، وجود مدعیان و غاصبان دیگری که هم‌زمان با فرمانروایی شاهزادگان خاندان ساسانی، هریک در گوشه‌ای از کشور به پادشاهی برخاسته بودند، سبب شد که هیچ‌یک از آنان نتوانند در برابر یورش عرب‌ها، سپاهی یک‌پارچه گردآورند. چنانکه وقتی رستم، اهالی حیره را به سبب صلح و همکاری با عرب‌ها سرزنش می‌کند، یکی از بزرگان منطقه در پاسخ می‌گوید: «*ایرانیان چه کرده‌اند که خوش‌دل باشیم... یاران تو از مقابل عرب‌ها گریخته و دهکده‌ها را خالی کرده‌اند و هرکجا به چپ و راست خواهند روند و کس مانعشان نیست... ما را در مقابل عربان حفظ کنید تا یار شما باشیم*» (طبری، ۱۳۷۵: ۱۶۷۸/۵).

در هر حال، شواهد و قراین موجود در منابع حاکی از آن است که پیروزی عرب‌ها در درگیری‌های مرزی که نخستین آوردگاه سربازان ساسانی در برابر رزمندگان عرب بود، باعث تضعیف روحیه‌ی نیروی نظامی ایران گردید. برای نمونه می‌توان به تدابیری که فرماندهان ایرانی در نبردهای قادسیه، نهاوند و جلولاء برای جلوگیری از فرار احتمالی سربازان و ترک میدان جنگ اندیشیدند، اشاره نمود (بلاذری، ۱۳۶۴: ۶۴؛ طبری، ۱۳۷۵: ۱۷۱۰/۵-۱۷۱۱). از سوی دیگر، اتحادیه سیاسی- نظامی برخی از اشراف ایرانی در قادسیه، نهاوند و جلولاء برای سد نمودن راه پیشروی عرب‌ها به دلایل مختلفی از جمله، استفاده‌ی عرب‌ها از اعمال روانی با شکست مواجه گردید؛ زیرا

عرب‌ها با آگاهی از چنددستگی توان‌فرسای سپاه ساسانی که در آن هر سپاهی گرد سرکرده خود را گرفته بود، بهترین راهبرد ممکن در اعمال نظامی‌شان را در هدف قرار دادن فرماندهان سپاه ساسانی یافتند. به طوری که در خلال این جنگ‌ها، سرکردگان دودمانی نخستین کسانی بودند که به خاک می‌افتادند و یا فرار می‌کردند (۹۸-۹۹: Sebeos, ۱۹۹۹؛ طبری، ۱۳۷۵: ۲۳۳۶/۵)؛ بنابراین، آنچه عرب‌ها را در قادسیه، فاتح میدان گردانید، بهره‌گیری از استراتژی روانی بود؛ زیرا جنگ روانی با به‌کارگیری تمام ابزارهای اخلاقی و فیزیکی، اهدافی چون تخریب اراده و توانایی دشمن برای مبارزه، محروم کردن او از پشتیبانی متحدانش و تقویت اراده‌ی نیروی خودی را دنبال می‌کند (دهقانی، ۱۳۹۵: ۷۲). لذا، به‌طور خلاصه می‌توان گفت که ضعف روحیه‌ی سپاهیان در قادسیه، در نتیجه اتخاذ استراتژی نامناسب فرماندهان نظامی در برابر عرب‌ها بود. به‌گونه‌ای که قتل و فرار آنان، روح و روان سپاهیان ایران را تحت تأثیر خود قرار داد و باعث از هم پاشیدن انسجام سپاه گردید.

افزون بر این، با شکست خوردن سپاه ایران در قادسیه، نه‌تنها پایتخت ساسانیان گشوده و سپاه فاتح عرب‌های مسلمان بر تیسفون چیره شد؛ بلکه همین ضعف روحیه و احساس ناامیدی در میان سپاهیان غیرهم‌گون و کشته شدن تعدادی از فرماندهان می‌تواند یکی از دلایل اصلی شکست ایرانیان در نبردهای بعدی همچون جلولاء و نهاوند نیز بوده باشد. به بیانی دیگر، پیروزی عرب‌ها در جنگ‌وگریزهای پراکنده در مرزهای غربی به دنبال ضعف روحیه ایرانی‌ها باعث تقویت اراده و تهییج روحیه عرب‌هایی شد که پیش از این ترس از نبرد با ایرانی‌ها را داشتند. به طوری که پس از فتح عراق، هرچند عمر به مردم بصره گفته بود: «سواد و اهواز، شما را بس است» (طبری، ۱۳۷۵: ۱۸۹۰/۵)؛ اما عرب‌ها که به ضعف و ناتوانی ایرانیان پی برده و با غنائم فراوانی که در طی نبردها نصیب آنان شده، حرص و طمعشان بیش‌تر گردیده بود با نافرمانی از دستور عمر به پیشروی خود ادامه دادند (همان، ۱۸۹۱). در مجموع می‌توان گفت، عدم توفیق اشراف ایرانی در سرکوب تاخت‌وتازهای بادیه‌نشینان مرزی و پیروزی‌های عرب‌ها درگیری‌های مرزی، افزون بر اینکه روح و روان ایرانی‌ها را تحت تأثیر قرارداد، انگیزه و امید آنان را برای ایجاد همبستگی و اتحاد قوی در

برابر عرب‌ها تبدیل به یأس کرد و آن‌ها را ضربه‌پذیرتر کرد؛ اما در جبهه مقابل باعث تشویق و تهییج عرب‌ها برای ادامه حمله و پایداری در میدان نبرد گردید. به گونه‌ای که مثنی بن حارثه برای ترغیب عرب‌ها به جنگ در سرزمین ایران، همین پیروزی‌ها را دست‌مایه تبلیغ خود قرار داد و گفت: «ای مردم، این جبهه را سخت بدانید که ما روستای پارسیان را گرفته‌ایم و بر بهترین نیمه‌ی سواد تسلط یافته‌ایم و به آن‌ها دست‌اندازی کردیم و کسان پیش از ما با آن‌ها جرات کرده‌اند و ان‌شاءالله کار دنبال دارد» (طبری، ۱۳۷۵: ۵ / ۱۵۸۸؛ ابن‌مسکویه، ۱۳۸۹: ۱ / ۲۸۵).

به‌طور خلاصه، دستاوردهای پژوهش حاضر، نشان می‌دهد بیش از آنکه مسائل دینی و اعتقادی در شکست نظامی اشراف ایرانی و پیروزی نیروهای مهاجم عرب‌ها به سرزمین ایران مؤثر باشد، این امر متأثر از عوامل سیاسی- نظامی همچون عدم وحدت سیاسی و استقلال‌طلبی اشراف ایرانی؛ تضعیف توان نظامی-دفاعی کشور و همچنین عوامل روحی - روانی منبث از حوادثی چون شکست ساسانیان در نبرد ذوقار؛ پیروزی عرب‌ها در درگیری‌های مرزی و تصاحب ایالت‌های عراق بوده است.

فهرست منابع و مطالعات

- آقازاده، جعفر، مرتضی دهقان نژاد و اصغر محمودآبادی، (۱۳۹۰)، «فتح آذربایجان و گرایش مردم آن به اسلام» در تاریخ اسلام و ایران، سال بیست و یکم، شماره دهم، ۱-۲۲.
- آئینه‌وند، صادق، (۱۳۷۹)، «فتوح در اسلام: فتح تغلبی، فتح قلوب» در تاریخ اسلام، سال اول، شماره دوم، ۲-۴۹.
- ابن اثیر، عزالدین علی، (۱۳۷۱)، تاریخ کامل، جلد ۱۴، ترجمه عباس خلیلی و ابوالقاسم حالت، موسسه مطبوعات علمی: تهران.
- ابن اعثم کوفی، محمد بن علی، (۱۳۷۲)، الفتوح، ترجمه محمد بن احمد مستوفی هروی، شرکت سهامی: تهران.
- ابن حوقل، (۱۳۴۵)، صوره الارض، ترجمه جعفر شعار، بنیاد فرهنگ ایران: تهران.
- ابن خلدون، عبدالرحمن، (۱۳۶۳)، العبر، جلد ۱، ترجمه عبدالحمید آیتی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی: تهران.
- ابن رسته، احمد بن عمرو رسته، (۱۳۶۵)، الاعلاق النفیسه، ترجمه و تعلیق حسین قره‌چانلو، امیرکبیر: تهران.
- ابن فقیه همدانی، ابوبکر احمد بن محمد، (۱۳۴۹)، ترجمه مختصر البلدان، ترجمه ح. مسعود، بنیاد فرهنگ ایران: تهران.
- ابن مسکویه، احمد بن علی، (۱۳۸۹)، تجارب الامم، جلد ۱، ترجمه ابوالقاسم امامی، سروش: تهران.
- ابن هشام، ابومحمد عبدالملک، (۱۳۷۴)، السیره النبویه، جلد ۱ و ۲، ترجمه سید هاشم رسولی، کتابفروشی اسلامیة: تهران.
- اشپولر، برتولد، (۱۳۶۹)، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، جلد ۱، ترجمه جواد فلاطوری، علمی و فرهنگی: تهران.
- ایمان‌پور، محمدتقی و فاطمه فرخی، (۱۳۸۹)، «برخورد اعراب با زنان ایرانی» در نامه ایران باستان، سال دهم، شماره اول و دوم، ۶۵-۷۵.
- ایمان‌پور، محمدتقی و نجم‌الدین گیلانی، (۱۳۸۹: الف)، «نقش خاندان‌های کهن در فراز و فرود سلسله‌های ایرانی در دوره ایران باستان» در پژوهش‌های تاریخی، سال دوم، شماره سوم، ۴۱-۵۶.
- ایمان‌پور، محمدتقی و نجم‌الدین گیلانی، (۱۳۸۹: ب)، «نقش شورش بهرام چوبین در تضعیف و فروپاشی دولت ساسانی» در تاریخ ایران و اسلام، سال بیستم، شماره هشتم، ۱-۲۸.
- بالذری، احمد بن یحیی، (۱۳۶۴)، فتوح البلدان، ترجمه آذرتاش آذرنوش، تصحیح محمد فرزاد، سروش: تهران.
- بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد، (۱۳۷۸)، تاریخنامه طبری، تصحیح محمد روشن، جلد ۳، سروش: تهران.

- بولت، ریچارد. و. (۱۳۶۴)، گروش به اسلام در قرون میانه، ترجمه محمدحسین وقار، نشر تاریخ ایران: تهران.
- تاریخ سیستان، (۱۳۶۶)، تصحیح ملک‌الشعراء بهار، پدیده خاور: تهران.
- ترکمنی‌آذر، پروین، (۱۳۹۹)، «ارزیابی ماهیت فتح ایران بر اساس نظریه جنگ‌های عادلانه» در تاریخ و تمدن اسلامی، سال شانزدهم، شماره‌سی و دوم، ۳-۴۱.
- ثعالبی نیشابوری، عبدالملک‌بن محمد، (۱۳۶۸)، تاریخ ثعالبی، جلد ۱، ترجمه محمد فضائلی، نقره: تهران.
- حاجظا، ابوعثمان عمروبن بحر، (۱۹۹۱)، العثمانیه، تحقیق عبدالسلام هارون، دارالجیل: بیروت.
- حاجیبایبی، مجید و علی زارعی، (۱۳۹۳)، «جایگاه امور فرا مادی در تحلیل فتوحات مسلمانان در ایران» در تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، سال پنجم، شماره پانزدهم، ۹۵-۱۱۶.
- حسن‌پور هفشجانی، مریم، احمد کامرانی‌فر و سهیلا ترابی فارسانی، (۱۳۹۶)، «بررسی شکست ساسانیان در جنگ ذوقار با تکیه بر نظریه‌های جامعه‌شناسی جنگ» در پژوهش‌های تاریخی، سال نهم، شماره دوم، ۱۰۱-۱۱۲.
- حسن‌زاده، اسماعیل، (۱۳۹۰)، «تحلیل انتقادی روایت‌های فتح خوارزم» در مطالعات تاریخ اسلام، سال سوم، شماره هشتم، ۹-۳۲.
- حدودالعالم، (۱۳۸۳)، ترجمه میرحسین شاه، تصحیح مریم میراحمدی و غلامرضا ورهرا، دانشگاه الزهرا: تهران.
- حمزه اصفهانی، حمزه‌بن‌حسن، (۱۳۶۷)، تاریخ پیامبران و شاهان، ترجمه جعفر شعار، امیرکبیر: تهران.
- دریایی، تورج، (۱۳۸۲)، شاهنشاهی ساسانی، ترجمه مرتضی ثاقب فر، ققنوس: تهران.
- دینوری، ابوحنیفه احمدبن داود، (۱۳۸۳)، اخبارالطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، نی: تهران.
- زرین‌کوب، عبدالحسین، (۱۳۸۸)، دو قرن سکوت، سخن: تهران.
- زرین‌کوب، عبدالحسین، (۱۳۶۹)، کارنامه اسلام، امیرکبیر: تهران.
- زکی‌پور، نعمت‌الله، محمود مهمان‌نواز و کیوان کریمی‌الوار، (۱۳۹۱)، «بررسی مؤلفه‌های دین عامه در جنبش سیاه‌جامگان خراسان» در مطالعات تاریخ فرهنگی؛ پژوهشنامه‌ی انجمن ایرانی تاریخ، سال چهارم، شماره چهاردهم، ۱-۲۰.
- شجاع‌نوری، سرور، (۱۳۸۶)، روحانیون زرتشتی در مواجهه با اسلام تا پایان قرن سوم هجری (رساله‌ی دکتری)، دانشگاه الزهرا تهران.
- صدیقی، غلامحسین، (۱۳۷۲)، جنبش‌های دینی ایرانی، شرکت انتشاراتی پاژنگ: تهران.
- طبری، محمدبن جریر، (۱۳۷۵)، تاریخ طبری، جلد ۲-۵ و ۱۰، ترجمه ابوالقاسم پاینده، اساطیر: تهران.
- فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۷۳)، شاهنامه فردوسی، جلد ۸ و ۹، نشر قطره: تهران.

قاضی ابویوسف، (۱۳۳۵)، الخراج، ترجمه‌ی میرعلی اصغر شعاع، مدیریت جریده ثروت وزارت مالیه: [تهران].
 قدرت‌دیزجی، مهرداد، (۱۳۹۴)، «زمینه‌های تاریخی فتوحات اسلامی در ایران: فروپاشی نظم سیاسی دولت
 ساسانی بر اساس منابع کتبی و داده‌های سکه‌شناختی» در تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام، سال پنجم، شماره
 دهم، ۶۱-۷۸.

قمی، حسن بن محمد، (۱۳۶۱)، تاریخ قم، ترجمه حسن بن علی بن حسن عبدالملک قمی، توس: تهران.
 لمبتون، ا.ک.س. (۱۳۶۲)، مالک و زارع در ایران، ترجمه منوچهر امیری، علمی و فرهنگی: تهران.
 مختاری، علی، (۱۳۸۸)، «روابط خارجی عصر خسروپرویز با اعراب جنوبی و جنوب غربی» در پژوهش‌نامه
 تاریخ، سال چهارم، شماره پانزدهم، ۱۸۵-۲۰۰.

مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، (۱۳۶۵)، التنبیه و الاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، علمی و فرهنگی: تهران
 مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، (۱۳۴۴)، مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد ۱ بنگاه ترجمه و نشر
 کتاب: تهران.

مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، (۱۳۴۷)، مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد ۲ بنگاه ترجمه و نشر
 کتاب: تهران.

منتظرالقائم، اصغر، (۱۳۹۱)، «نقد و بررسی روایات مربوط به نخستین فاتحان آذربایجان تا سال ۴۰ ه.ق» در
 پژوهش‌های تاریخی، سال چهارم، شماره دوم، ۱۵-۲۸.

میرزایی، کیومرث، کیومرث عظیمی و سید اصغر محمودآبادی، (۱۳۹۰)، «بررسی روابط سیاسی دولت ساسانیان
 و امارت عربی حیره از آغاز تا سقوط این امارت» در تاریخ در آیین پژوهش، سال هشتم، شماره سوم، ۸۷-
 ۱۰۸.

نامه تنسر به گشنسپ، (۱۳۵۴)، مجتبی مینوی، انتشارات خوارزمی: تهران.

نخعی‌راد، حمیده، (۱۳۸۵)، روند اسلام‌پذیری ایرانیان تا پایان قرن چهارم هجری (پایان‌نامه‌ی کارشناسی
 ارشد)، دانشگاه فردوسی مشهد.

نرشخی، ابوبکر محمدبن جعفر، (۱۳۶۳)، تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر احمدبن محمد، توس: تهران.

یعقوبی، احمدبن ابی‌یعقوب، (۱۳۶۲)، تاریخ یعقوبی، جلد ۱ و ۲، ترجمه محمدابراهیم آیتی، شرکت انتشارات
 علمی و فرهنگی: تهران.

References

- Crone, Patricia, (۱۹۸۰), Slaves on Horses: The Evolution of Islamic Polity,
 Cambridge University press.
 Greatrex, G. & Lieu, S. N. C., (۲۰۰۲), The Roman Eastern Frontier and the
 Persian Wars. Part II: AD ۳۶۳-۶۰۳, Routledge: London and New York.

- Pourshariati, Parvaneh, (۲۰۰۸), *Decline and Fall of the Sasanian Empire (The Sasanian- Parthian Confederacy and the Arab Conquest of Iran)*, published by I.B. Tauris & Co Ltd in association with the Iran Heritage Foundation.
- Sebeos, (۱۹۹۹), *The Armenian History Attributed to Sebeos*, Translated by with notes by Robert
- Theophanes Confessor, (۱۹۹۷), *The Chronicle of Theophanes Confessor: Byzantine and Near Eastern History, AD ۲۸۴-۸۱۳*, tr. A mango & R. Scott, Clarendon Press: oxford.